

تفسير احمد

سُورَةُ الْعَلَقِ

Ketabton.com

96

شماره

ترجمه و تفسير سورة «العلق»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدي - سعيد افغانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره العلق

جزء - (30)

سوره علق در «مکه» نازل شده و دارای 19 آیه میباشد

وجه تسمیه:

سبب نامگذاری این سوره به «علق» به دلیل دومین آیهی آن است. هکذا این سوره به «اقرأ» یا «قلم» نیز مسمی می باشد، زیرا الله سبحانه و تعالی آن را با فرموده اش «اقرأ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقرأ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ...» آغاز نموده است.

این سوره اولین ارتباط آسمان با انسان بعد از حدود شش قرن می باشد و با این اتصال تحولات عظیمی در زمین به وقوع می پیوندد و تولد انسان با این تحولات در بینش ها، خصلت ها خلق خوی، طبیعت و عادت مردم رقم می خورد. شایان ذکر است که صدر این سوره، اولین آیات نازل شده قرآن کریم میباشد اما بقیه این سوره بعد از انتشار دعوت آن حضرت صلی الله علیه و سلم در میان قریش و بروز تحریکات شان علیه دعوت، نازل شده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره العلق:

این سوره اولین سوره ای است که پنج آیهی اول آن در مکه بر قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم، نازل شده است. سوره (علق) که بنام سوره «اقرأ» هم یاد می شود طوریکه متذکر شدیم، این سوره از جمله سورهای مکی میباشد. این سوره دارای (1) یک رکوع، (19) نوزده آیات، (73) هفتاد و سه کلمه، (197) یکصد و نود و هفت حرف، و (125) یکصد و بیست و پنج نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرمایید).

پیوند و ارتباط سوره العلق با سوره ی تین:

در سوره ی تین به آفرینش بی نمونه و زیبای انسان، اشاره بعمل آمده است و در سوره علق، به آفرینش انسان از علق و مادهی پیدایش او. این سوره احوال جهان ابدی را به یاد می آورد که بیانگر سورهی قبل است: (آیات متبرکه ۵ و ۷).

یادداشت:

باید گفت که: (سوره علق آیه 19) دارای سجده تلاوت میباشد. شما میتوانید معلومات تفصیلی در مورد حکم سجده تلاوت را در سوره «النجم» همین تفسیر مطالعه فرمایید.

محتوای سوره علق:

اکثریت مطلق مفسران بدین باور اند که از محتوا این سوره طوری معلوم میشود که این سوره اولین سوره است که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است. در آغاز به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم دستور قرائت و تلاوت می دهد و سپس از آفرینش این انسان با عظمت، از يك قطعه خون بی ارزش، سخن می گوید.

در مرحله بعد از تکامل انسان در پرتو لطف و کرم پروردگار، و آشنائی او به علم و دانش و قلم بحث می‌کند.

و در مرحله بعد، از انسان های ناسپاسی که علی رغم این همه موهبت و اکرام الهی راه طغیان را پیش میگیرند سخن به میان می‌آورد.

و سر انجام به مجازات دردناک کسانی که مانع هدایت مردم و اعمال نیک اند اشاره میکند و سوره را با دستور سجده و تقرب به درگاه پروردگار پایان میدهد.

بصورت کل محتوا سوره علق را میتوان در نکات ذیل چنین خلاصه و جمع‌بندی نمود:

- آغاز نزول وحی بر خاتم پیامبران محمد صلی الله علیه و سلم.
- سرکشی و طغیان انسان در مقابل اوامر خدا به سبب داشتن مال.
- داستان ابوجهل بدبخت و منع کردن پیامبر از اقامه‌ی نماز.
- سوره علق با بیان فضل و کرم الله متعال نسبت به پیامبر آغاز می‌شود. در آغاز سوره خداوند سبحان یادآور می‌شود که این قرآن یعنی «معجزه‌ی جاودانی» را بر او نازل کرده است، در حالی که او در «غار حرا» خدایش را عبادت می‌کرد: «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ... تا... عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ».

- بعد از آن از سرکشی و طغیان انسان در این دنیا بحث کرده و بیان می‌نماید هرگاه انسان نیرو و ثروتی داشته باشد از فرمان الهی سر باز زده و به سبب نعمت و ثروتی که در اختیار دارد سر طغیان بلند می‌کند. در حالی که بالعکس باید در مقابل فضل و کرمی که الله به وی ارزانی داشته است او را سپاسگزار باشد، نه این که نعمت او را انکار کند. و به او تذکر می‌دهد که به سوی الله برگردد تا به مکافات اخروی نایل آید: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْزَى * إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى».

- بعد از آن، داستان «ابو جهل»، فرعون این امت را مورد بحث قرار می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را تهدید می‌کرد و به منظور نصرت و یآوری بت‌ها، او را از اقامه‌ی نماز باز می‌داشت: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى * عَبْدًا إِذَا صَلَّى».

- و در پایان و اختتام سوره آن انسان بدبخت کافر را تهدید کرده است که اگر به گمراهی و طغیان خود ادامه دهد، به سزا و مجازات شدید گرفتار می‌آید. و نیز به پیامبر صلی الله علیه و سلم هدایت فرموده است که به وعید و تهدید آن مجرم و گناهکار گوش فراند: «كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ... تا... كَلَّا لَا تُطِئُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ».

- طوریکه یادآور شدیم سوره مبارکه علق با دعوت به خواندن و یادگیری قرآن شروع شده است، و با توصیه به نماز و عبادت خاتمه می‌یابد تا علم با عمل قرین گردد. و آغاز با ختام متناسب و همگون و هم نظم باشد.

آغاز وحی در تاریخ اسلام:

اکثریت به اتفاق مفسرین جهان اسلام در این مورد متفق‌الرئی اند که: آیاتی از اول سوره علق، اولین آیات نازل شده وحی را تشکیل می‌دهند: «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق آیات 1-5) «بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از علق آفرید. بخوان، و پروردگار تو کریمترین (کریمان) است. همان کس که به وسیله قلم آموخت. آنچه را که انسان نمی‌دانست (بتدریج به او) آموخت»

امام احمد (رح) مي فرمايد: عبدالرزاق و معمر پسر زهري براي ما از عروه، و او از عائشه (رضي الله عنها) روايت کرده‌اند که گفته است: «اولين چيزي که به پيامبر صلي الله عليه وسلم وحی گرديده است به صورت رؤيائي صادقانه در خواب بوده است. هيچ خوابي نمي ديد مگر اين که مثل سپيده صبح تحقق مي يافت. پس از اين مرحله، دوست داشت گوشه‌گيري و خلوت کند. در غار حراء گوشه‌گيري و خلوت ميکرد و در آنجا چندين شب عبادت ميکرد، بدون اين که به پيش اهل و خانواده‌اش برگردد، و زاد و توشه خلوت کردن را تهيه و با خود مي برد.

بعد از آن به نزد خديجه برمي‌گشت و براي شبهاي ديگري دوباره زاد و توشه برمي گرفت و با خود مي برد. تا وقي از اوقات که در غار حراء بود حق و حقيقت بدو رسيد. فرشته به پيش او آمد و گفت: بخوان. فرمود: من خواندن نمي‌دانم... پيامبر صلي الله عليه وسلم روايت فرموده است: فرشته مرا گرفت و فشار و تکانم داد تا بدانجا که خسته و درمانده شدم و نيرويي براي نماز نداختم. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. من گفتم: خواندن نمي‌دانم. براي بار دوم مرا گرفت و فشار و تکانم داد تا بدانجا که خسته و درمانده شدم و نيرويي براي نماز نداختم. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: خواندن نمي‌دانم. براي بار سوم مرا گرفت و فشار و تکانم داد تا بدانجا که خسته و درمانده شدم و نيرويي براي نماز نداختم. سپس گفتم: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵)» (اي محمد! بخوان چيزي را که به تو وحی ميشود. آن را بياغاز و) بخوان به نام پروردگارت. آن که (همه جهان را) آفريده است. انسان را از خون بسته آفريده است. بخوان! پروردگار تو بزرگوarter و بخشنده‌تر است (از آنچه تو مي‌انگاري. بعد از اين، بزرگواريها و بخشندگيها از او خواهي ديد که تعليم قرآن در برابر آنها ساده و ناچيز است). همان خدائي که به وسيله قلم (انسان را تعليم داد و چيزها به او) آموخت. بدو چيزهائي را آموخت که نمي دانست. (پيامبر صلي الله عليه وسلم با اين آيات در حالي که خانه برگشت که اندامش ميلرزيد. وقتي که به پيش خديجه رفت، فرمود: «زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي» (مرا ببوشانيد. مرا ببوشانيد). او را پوشانند تا ترس و هراس او برطرف گرديد. آن گاه فرمود: «يا خديجه مالي؟» اي خديجه مرا چه شده است؟» خديجه او را از رخداد آگاه کرد. فرمود: «قَدْ خَشِيتُ عَلَي نَفْسِي.» «واقعا بر خويشتن ترسيدم.»

خديجه بدو گفت: هرگز! هرگز! مژده باد تو را، به الله سوگند هرگز الله تو را خوار نمي‌دارد. زيرا تو پيوند خويشاوندي را مراعات ميکني و صله رحم را بجاي ميآوري. راستگو هستي و راست مي‌گوئي. به درد درمندان ميرسي و درماندگان را کمک و ياري مي‌کني، و از مهمانان به خوبي پذيرائي ميکني، و در برابر حوادث حق تعالي، يار و مددکار ديگران ميشوي.

آن گاه خديجه پيغمبر صلي الله عليه وسلم را با خود به پيش ورقه پسر نوفل پسر اسد پسر عبدالعزيز پسر قصي برد.

ورقه پسر کاکايي خديجه بود. در زمان جاهليت عيسوي شده بود. کتاب عربي مي نوشت. کتاب هاي عبري را از روي انجيل، تا آنجا که خدا ميخواست بنويسد - مي نوشت. پير و کور شده بود.

خدیجه بدو گفت: ای پسر کاکا، سخن پسر برادرت را بشنو. ورقه گفت: پسر برادرم، چه می بینی؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم از چیزی که دیده بود بدو نقل کرد. ورقه گفت: این همان رازداری است (به نام جبرئیل) که به پیش موسی میآمد. کاش در آن وقت جوان می بودم. کاش من زنده می بودم در آن هنگام که قوم تو، تو را بیرون خواهند کرد. پیامبر صلی الله علیه و وسلم فرمود: «أَوْ مُخْرَجِي هُمْ؟». (آیا ایشان مرا بیرون خواهند کرد؟).

ورقه گفت: بلی. هرگز مردی چیزی را با خود نیاورده است بسان چیزی که تو با خود آورده‌ای مگر این که با او دشمنی شده است. اگر من زنده باشم به تو سخت کمک خواهم کرد و کاملاً یاریت خواهم داد. ولی مدتی، نگذشت که ورقه وفات یافت... تا آخر». این روایت در صحیح مسلم و صحیح بخاری از قول زهري نقل شده است. آیه «افْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ...» در واقع آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، و علامه مبارکفوری در کتاب «رحیق المختوم» مینویسد: «با بررسی قرائن و شواهد و دلایل مختلف، می‌توانیم سالروز بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم را شامگاهان دوشنبه بیست و یکم رمضان، مطابق با دهم سال 610 میلادی، شب هنگام، معین سازیم که در آن اوان، ایشان دقیقاً چهل سال قمری و شش ماه و دوازده روز از عمر شریفشان می‌گذشته است که با 39 سال شمسی و 2 ماه و 20 روز برابر خواهد بود». همچنین ایشان در ادامه مینویسد: «سیره نویسان در ارتباط با تعیین نخستین ماه گرامی داشت پیامبر صلی الله علیه وسلم- به نبوت از سوی خداوند و فرو فرستادن وحی بر آن حضرت، اختلاف فراوان دارند. عده زیادی از سیره نویسان بر آن شده‌اند که ماه ربیع الاول بوده است؛ گروه دیگری از آنان بر آن‌اند که ماه رمضان بوده است؛ برخی نیز گفته‌اند: ماه رجب بوده است. ما ترجیح داده‌ایم که ماه رمضان بوده باشد؛ به دلیل این آیه شریفه که میفرماید: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» (سوره البقرة: 185). و این آیه شریفه دیگر که می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ». (سوره القدر: 1). که در نتیجه شب قدر در ماه رمضان قرار می‌گیرد، و شب قدر همان شبی است که در آیه 2، سوره دخان، خداوند درباره آن میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ» (سوره الدخان: 3). و نیز به دلیل آنکه اقامت آن حضرت در غار حراء در ماه رمضان بوده، و واقعه نزول جبرئیل بر ایشان نیز در همین ماه بوده است؛ چنانکه همگان میدانند. قائلان به آغاز نزول وحی در ماه رمضان نیز در باب تعیین دقیق این روز با یکدیگر اختلاف دارند، و روایات در این زمینه مختلف است. بعضی گفته‌اند: روز هفتم، برخی گفته‌اند: هفدهم، و بعضی دیگر نیز گفته‌اند: هجدهم. ابن اسحاق و برخی دیگر از سیره نوسان بر آن‌اند که این روز، روز هفدهم بوده است؛ اما، ما ترجیح دادیم که روز بیست و یکم بوده باشد، به این دلیل که تمامی سیره‌نویسان یا اکثر آنان متفق‌القول‌اند بر اینکه بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم- در روز دوشنبه اتفاق افتاده است؛ چنانکه آن حضرت خود فرموده‌اند: «فِيهِ وَلِدْتُ وَ فِيهِ أَنْزَلَ عَلَيَّ» و به روایت دیگر: «ذَاكَ يَوْمَ وَلِدْتُ فِيهِ وَ يَوْمَ بَعَثْتُ أَوْ أَنْزَلَ عَلَيَّ فِيهِ» (صحیح مسلم، جلد 1، صفحه 368؛ مسند احمد، جلد 5، صفحه 297، 299؛ بیهقی، جلد 4، صفحه 286، 300؛ حاکم نیشابوری، جلد 2، صفحه 62). روز دوشنبه در ماه رمضان نیز در آن سال مطابق بوده است با روز هفتم؛ روز چهاردهم؛ روز بیست و یکم، و روز بیست و هشتم؛ از سوی

دیگر، بنا به دلالت احادیث صحیح، شب قدر جز با یکی از شبهای فرد در دهه آخر رمضان منطبق نمیگردد، و شب قدر در محدوده این شبها جابه جا می‌شود. اگر این آیه شریفه را که میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ». با روایت ابوقتاده که میگوید بعثت آن حضرت روز دوشنبه بوده است، کنار هم بگذاریم، همچنین با مراجعه به تقویم تطبیقی که موارد مطابقت روز دوشنبه را با ایام رمضان در آن سال تعیین میکند؛ برای ما یقینی شده است که بعثت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم شب هنگام، شامگاه روز 21 رمضان بوده است».

اهداف کلی و اساسی این سوره:

- 1 - توجه انسان به الله تعالی که او رب است و آفریدگار و ارجمند و آموزش دهنده است و کنار زننده پرده های جهل و نادانی؛
- 2 - توجه بشر به اینکه الله متعال او را از علق آفریده است و اینکه او تحت ربوبیت خداوند است و حامل لواي علم و معرفت و هنگامی که خود را مستغنی می یابد فساد و طغیان میکند؛
- 3 - توجه به این که بازگشت همه چیز به سوي الله است. آغاز و انجام همه به دست او و به سوي اوست؛
- 4 - متوجه ساختن انسان به وظایف او که باید قرائتش بلکه همه افعالش به نام الله و در سبیل هدایت باشد و دستور تقوا دهد، با حق ستیزه نکرده و به آن پشت نکند و بداند که الله متعال او را می بیند (و او در محضر و مرءای خداست).
- 5 - ترساندن از عذاب خداوند که او موي سر او را می گیرد و با حقارت و ذلت به سوي عذاب میکشاند؛
- 6 - و توجه به اینکه الله سبحان و تعالی می خواهد از طغات و فاسدین پیروي نشود و بندگان الله در پیشگاه او به خاک مذلت بیافتند و قرب و نزدیکی او را بخواهند.

ترجمه و تفسیر سوره العلق

جزء - (30)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿١﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴿٢﴾ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ﴿٣﴾ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿٤﴾ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴿٥﴾ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِيَطْغَى ﴿٦﴾ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى ﴿٧﴾ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى ﴿٨﴾ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى ﴿٩﴾ عَبْدًا إِذَا صَلَّى ﴿١٠﴾ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى ﴿١١﴾ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى ﴿١٢﴾ أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ﴿١٣﴾ أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى ﴿١٤﴾ كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ ﴿١٥﴾ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ﴿١٦﴾ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ﴿١٧﴾ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ ﴿١٨﴾ كَلَّا لَا تَطِعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ ﴿١٩﴾

ترجمه موجز:

- «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (1) (بخوان بنام پروردگارت که بیافرید)
- «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» (2) (انسان را از خون بسته آفریده است.)
- «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ» (3) (بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده تر است)
- «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (4) (همان خدایی که به وسیله قلم (انسان را تعلیم داد و چیزها به او آموخت.)
- «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (5) (بدو چیزهایی را آموخت که نمی دانست.)
- «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِيَطْغَى» (6) (قطعاً (اغلب) انسان ها سرکشی و تمرد می‌آغازند.)
- «أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى» (7) (چون خود را مستغنی و بی نیاز ببینند.)
- «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى» (8) (مسئلاً بازگشت (همگان در آن جهان) به سوی پروردگار تو خواهد بود.)
- «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى» (9) (آیا دیده‌ای کسی را که نهی میکند و باز میدارد.)
- «عَبْدًا إِذَا صَلَّى» (10) (بنده‌ای را که نماز می‌گزارد؟)
- «أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى» (11) (آیا میدانی اگر بر هدایت بودی؟)
- «أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى» (12) (و یا به پرهیز گاری فرمودی؟)
- «أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى» (13) (آیا دیدی اگر تکذیب کرد و روبرتافت؟)
- «أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى» (14) (آیا نمی داند که خدا می بیند.)
- «كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ» (15) (هرگز! چنین نیست، اگر باز نیاید، حتماً او را بکشیم از موی پیشانی.)
- «نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ» (16) (موی پیشانی دروغگویی خطا کار.)
- «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ» (17) (پس فرا خواند یاران مجلسش را.)
- «سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ» (18) (وما حتماً فرا خوانیم دفع کنندگان پیاده را.)
- «كَلَّا لَا تَطِعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ» (19) (نه چنین است، پیروی اش مکن، به سجده برو و تقرب بجو.)

تفسیر سوره:

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 5) در باره موضوعات؛ حکمت خلقت انسان و آموزش خواندن و نوشتن به او، به بحث گرفته شده است.

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (1):

این اولین خطاب الله متعال به پیامبر صلی الله علیه و سلم می باشد و متضمن فراخوانی به خواندن و نوشتن و کسب علم و دانش است؛ زیرا شعار دین اسلام چنین است. از افتخارات اسلام این است که کارش را با قرائت و علم و قلم شروع کرد. یعنی ای محمد! (بخوان بنام پروردگارت که بیافرید) (ای محمد! بخوان چیزی را که به تو وحی می شود. آن را بیاغاز و) بخوان به نام پروردگارت. آن که (همه جهان را) آفریده است.

بخوان زیرا با خواندن، علم و معرفت حاصل می شود و عبادت پروردگار صورت می گیرد و با نام الله متعال برکت، گشایش و توفیق به دست می آید.

چه زیبا است که در اولین فرمان آسمانی دین مقدس اسلام فرمان فرهنگی را باین زیبایی در می یابیم. خواندن لوحی که برای اولین بار در برابر پیامبر باز شد، منظم و مکتوب بود.

هكذا در فرمان اقرء این نقطه مهم نهفته است که آنچه بر تو نازل خواهد شد، خواندنی است، نه فقط دانستنی.

بخوان به نام آن که تو را پرورش داد و به مصالح و منافعت عنایت ورزید. پس این تعبیر، هم بر انس و الفت بیشتر دلالت میکند و هم بر طاعت برانگیزاننده تر است. در فرمان اقرء این نکته نهفته است که آنچه بر تو نازل خواهد شد، خواندنی است، نه فقط دانستنی.

بلی! بخوان به نام آن «که آفرید» پس الله سبحان و تعالی خود را با این صفت برای ما وصف میکند تا نعمت آفرینش را به یادمان بیاورد زیرا نعمت آفرینش اولین نعمت ها و بزرگترین آنهاست.

یعنی: ای پیامبر! بخوان به نام خداوندی که تو را آفریده است، هر چند که قبلاً نه خواننده بوده ای و نه نویسنده زیرا ذاتی که کائنات را آفریده است، بر این امر نیز تواناست که قدرت خواندن را در تو ایجاد نماید.

«الَّذِي خَلَقَ»: از ذکر صفت تخلیق در اینجا، شاید حکمت این باشد که همچنان که بر مخلوقات انعام و احسان شده است، از همه نخستین انعام به او اعطای شده است، و در اینجا مفعول «خلق» یعنی آنچه آفریده شده است را ذکر نه فرموده به این اشاره است که همه کائنات مخلوق او تعالی باشند.

الله متعال این سوره مبارکه را با إقرأ آغاز می کند (بخوان) ولی از قرآن نام نمی برد. دلیل عدم ذکر کلمه قرآن در این آیه به نظر علما بشرح ذیل است:

1 - منظور کلی آیه، قرآن است و طبق اسلوب سخنوری هر چیزی که واضح و روشن باشد اسمش ذکر نمی شود.

2 - این علم که از إقرأ ناشی می شود، شامل هر علمی در دین اعم از حدیث، فقه و یا سایر علوم عصری دیگر می شود.

بخوان به نام پروردگارت! الله متعال به پیامبرش دستور می‌دهد که سر آغاز خواندنش با نام الله بخشاینده‌ی مهربان باشد.

الله سبحان و تعالی هم جسم انسان را رشد و تکامل می‌دهد و هم روح او را. (کلمه «رَبِّكَ» میان دو کلمه «خَلَقَ» و «اَقْرَأْ» آمده است.) «اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» (2):

(انسان را از خون بسته آفریده است.) سپس در جمله خلق شدن سایر مخلوقات اشاره خاصی به خلقت انسان نموده و فرموده است که: انسان را از خون سختی بسته آفریده، و به تدبیر او پرداخته است باید امر و نهی کند و امر و نهی بفرستادن پیامبران و نازل کردن کتاب‌ها انجام می‌شود.

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ»: «و انسان را که از نسل آدم است آفرید.» تخصص خلق انسان، خاص الله است و او انسان را از نطفه‌ی کوچک و بی‌مقدار آفریده است. آدم را از گل، انسان و نسل آدم را از خون بسته؛

«مِنْ عَلَقٍ»: از خون بسته شده، آفرید. اسم جمع است مفرد آن «علقه» است که قطعه‌ای از خون غلیظ و بسته‌ای است که بعد از سپری شدن چهل روز، نطفه و تکامل آن به علقه تبدیل می‌گردد که معلق به جداره رحم است و سپس یک مرحله‌ی دیگر چهل روزی بر آن سپری می‌شود و تکامل می‌یابد و «مضغه» می‌شود. از آن پس یا مشیت الله با آفرینش آن است و آن را می‌آفریند و یا آن را به عنوان پارچه گوشتی از رحم به بیرون می‌راند.

معجزه خلقت:

الله سبحان و تعالی، جنس انسان را با این شکل و صورت بدیع و زیبا و ممتاز از دو چیز آفرید:

الف: از تخمک یا «أوول» (سلول جنسی ماده که هنوز لقاح نیافته و با سلول نرینه ترکیب نشده).

ب: از اسپرم (سلول جنسی نر که در بیضه ساخته شده و در منی، ترشح می‌کند و می‌تواند تخمک را بارور گرداند؛ اسپرماتوزوئید)؛ منی دانه یا نطفه‌ی نر. از این سلول جنسی بی‌شمار، به داخل رحم زن ریخته می‌شود و برای به وجود آوردن موجودی تازه به انجام مأموریت خود، شروع می‌کنند و پس از طی دوران مشخص بارداری، انسانی پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارد. «فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».

این آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم است که کسی که تو را از لخته‌ی خون خلق کرده، می‌تواند تو را از امّی به قاری تبدیل کند و این برای او کار مهمی نیست.

ذات خلق کردن مهم است و اینکه انسان را از خون آویخته آفریده، مهم‌تر است. به خاطر همین است که انسان گل سر سبد مخلوقات است، اگر قدر خود را بشناسد، از ملائک هم بالاتر است و اگر شناسد از حیوانات هم پست‌تر است.

«اَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ» (3):

(بخوان! پروردگار تو بزرگوarter و بخشنده‌تر است) جود و احسان او فراوان می‌باشد، و از بزرگواری و احسان او این است که انواع دانش‌ها را به انسان آموخته است.

«الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (4):

(همان خدائی که به وسیله قلم (انسان را تعلیم داد و چیز ها به او) آموخت.) این نشانه اکرام و عنایت بی پایان او ست که انسان را از «لخته خونی» به شکل «انسان» در آورد، و به او خواندن و نوشتن را آموخت یگانه موجود که پیام دیگران را از طریق «خواندن» درک می کند و با «نوشتن» حفظ نموده و آنرا به آیندگان انتقال می دهد و به این تر تیب از تجارب گذشتگان خویش مستفید می شود.

شیخ قرطبی فرموده است: الله متعال فضل علم و نوشتن را یادآور شده است؛ چون منافعی عظیم داشته که انسان به آن احاطه ندارد، و اگر نوشتن نبود نه علوم تدوین می شد و نه حکمت ماندگار شده و نه اخبار پیشینیان ثبت می شد و نه اقوال آنها و کتب نازل شده از جانب خدا ضبط و حفظ می گردید.

و اگر کتابت و نوشتن نبود، امور دنیا و دین رو به راه و منظم نمی شد. (تفسیر قرطبی ۱۲۰/۱۹).

از این آیه مبارکه چند مطلب را میتوان استنباط کرد:

«قرائت»، «علم»، «قلم» رمز بر تری و فضیلت انسان بر سایر مخلوقات. در فحوای آیه مبارکه ؛ «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» در می یابیم که: رهائی از جهل با استفاده از قلم، جلوه ای از کرم و ربوبیت اوست و نویسندگی هنر مطلوب و مورد ترغیب دین مقدس اسلام است. هکذا در جمله «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» به وضاحت در می یابیم که پروردگار با عظمت کارهای خود را از طریق اسباب انجام می دهد.

اولین و مهمترین وسیله آموزش قلم است :

در حدیثی که از حضرت ابو هریره (رض) روایت گردیده، آمده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده: «لما خلق الله الخلق كتب في كتابه فهو عنده فوق العرش ان رحمتي غلبت غضبي» یعنی وقتی که خداوند در ازل مخلوق را آفرید، در کتابی که پیش او در عرش هست، این را نوشت که «رحمت من بر غضبم غالب است» و نیز هم در حدیثی ثابت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «اول ما خلق الله القلم فقال له اكتب فكتب ما يكون الي يوم القيامة فهو عنده في الذكر فوق عرشه» یعنی خداوند از همه ی آنچه را که تا قیامت بودنی بود، نوشت و این نامه پیش خداوند بالایی عرش موجود است. (مواخذ: از تفسر ابو عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی - تفسیر سوره تین)

انواع قلم:

علماء در مورد انواع قلم می فرمایند که قلم در جهان به سه نوع است. یکی اولین قلم که خداوند آن را به ید قدرت خویش آفرید، و به نوشتن تقدیر کاینات به آن دستور داد، دوم قلم فرشتگان که آنان به وسیله آن تمام وقایع آینده و مقادیر آنها و نیز اعمال انسان را به آن می نویسند، سوم قلم عمومی مردم که به وسیله آن مقاصد و کلام خویش را می نویسند، و کتابت در حقیقت یک نوع بیان است که صفات بخصوص انسان است. (قرطبی) امام التفسیر مجاهد از ابو عمرو نقل فرموده است که خداوند متعال در همه کائنات چهار چیز را به ید قدرت خویش آفریده است، علاوه بر اینها نسبت به بقیه کائنات فرموده است که کن یعنی باشید همه موجود گشته اند، و آن چهار چیز عبارتند از: قلم، عرش، جنت عدن، و آدم علیه السلام.

اولین علم کتابت:

اولین فن علم کتابت را علما می گویند به ابو البشر حضرت ادم علیه السلام آموخته شد، و اول از همه او به نوشتن پرداخت. (کعب احبار: ابو اسحاق کعب بن ماته الحمیری الاحبار شخصی یهودی و مربوط قبیله ذوالکیلا از یمین بود زمانیکه مسلمان شده در زمان خلافت حضرت عمر بن خطاب زندگی می کرد. او معلوماتی زیادی در کتاب یهود (اعم از عهد عتیق، و عهد جدید) و داستان های مربوط به پیامبران گذشته داشت. اخبار و اقوال زیادی که معمولاً به اسرائیلیات مشهور اند از وی برجای مانده است.) و برخی از علما فرموده اند که اول از همه این فن به حضرت ادریس آموخته شد، و از همه اول کاتب در دنیا ایشان می باشد. (ضحاک) و برخی دیگری از علما فرموده اند که هرکس که به کتابت پرداخته است، آن تعلیم از جانب الله است.

«عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (5):

(بدو چیزهایی را آموخت که نمیدانست.) خداوند انسان را از شکم مادرش بیرون آورد درحالیکه هیچ چیزی نمی دانست و برایش شنوایی و بینایی و حواس پنجگانه اعطا فرمود، و اسباب علم و دانش را برای او فراهم کرد پس به انسان قرآن و حکمت آموخت و به وسیله ی قلم به او چیزهایی آموخت قلمی که با آن دانش ها و حقوق ثبت می کردند. خداوندی که نعمت هایی به بندگان داده است که توان شکرگزاری آن را ندارند. سپس با توانگر کردن آن ها و روزی فراوان بر آن ها منت گذارده است. ولی انسان به سبب نادانی و ستمگری اش وقتی خود را بی نیاز ببیند سرکشی مینماید و از پذیرفتن هدایت سرباز می زند و فراموش میکند که به سویی پروردگارش بازخواهد گشت. بلکه گاهی به جایی میرسد که هدایت را رها میکند و دیگران را به ترک گفتن آن فرا میخواند. بنابراین، از نماز خواند که بهترین اعمال ایمان است جلوگیری میکند.

مفسرین در تفسیر آیه مبارکه ؛ «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (به انسان چیزهایی آموخت که نمی دانست.) که این اولین حقیقت قرآنی است که دل پیغمبر صلی الله علیه وسلم در نخستین لحظه آن را دریافت داشته است. این حقیقت، ذهن و شعور او را، زبان او را، کار و روی کرد او را بعد از آن در طول زندگانش تصرف کرد، و نخستین پایه ایمان بشمار آمد.

امام شمس الدین ابو عبدالله محمد ابن قیم جوزیه در کتاب خود: «زادالمعاد فی هدی خیر العباد» که رهنمود و رهنمون پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در ذکر و یاد خدا خلاصه کرده است، گفته است:

پیامبر صلی الله علیه وسلم از همه آفریدگان کامل تر به ذکر و یاد خداوند بزرگوار می پرداخت. اصلاً همه سخنانش درباره ذکر و یاد الله و پیرامون آن بود. امر و نهی و مقررانش برای ملت، ذکر و یاد الله بود. خبر دادنش از نام ها و صفت های پروردگار، و بیان احکام و افعال و وعد و وعیدش ذکر و یاد خدا بود. مدح و ثنای نعمت های الهی و تسبیح و تقدیس معبودش ذکر و یاد خدا بود. درخواست و دعایش، و رغبت و رهبتش ذکر و یاد خدا بود. سکوت کردن و خاموشی گزیدن او ذکر و یاد دلش از خدا بود. در هر زمانی و در هر حالی به یاد خدا و در ذکر خدا بود. ذکر و یاد خدا در حال ایستادن، نشستن، بر پهلو افتادن، گام زدن، سوار شدن، حرکت کردن، پائین آمدن، کوچیدن، و

اقامت گزیدن، با نفسهایش همراه و جاری بود. هنگامی که بیدار میشد میفرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ.» (حمد و سپاس خداوندی را سزا است که ما را زنده کرد بعد از این که ما را میرانده بود. زنده شدن دوباره در دست او است.) خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (6 الی 19) در باره صوری از طغیانگریهای انسانهای بی نیاز نافرمان و منحرف، به بیان گرفته میشود:

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ» (6):

(قطعاً) (اغلب) انسانها سرکشی و تمرد میآغازند. یعنی مسلماً آنگاه که انسان از ایمان خالی باشد، دارایی و ثروت او را متکبر و سرکش میسازد و در ظلم، ستمگری، فساد، فسق، مکر و حيله از حد می گذرد. «كَلَّا»: قابل یادآوری است که جمله «كَلَّا»: در سوره های مکی آمده اما در سوره های مدنی وجود ندارد. کلمه ای که برای انکار چیزی و رد مطلبی به کار می رود و در ادبیات عرب به کلمه ی ردع (انکار) مشهور است. وقتی کسی مطلبی را گفته و یا توقع و انتظاری که شما از کسی دارید، برآورده نمی شود، آنجا است که کلمه ی کلا به کار برده می شود.

کلا در چند معنا به کار می رود:

- 1- در زجر، ردع و تنبیه مخاطب نسبت به باطل بودن سخنش؛ وقتی قبل از آن چیزی که اقتضای آن را داشته باشد بیاید در ترجمه آن گوئیم: نه چنان است.
- 2- حرف جواب به معنی «حقاً» آری، که همراه با قسم آورده شود.
- 3- به معنای «الا» ی استفتاحیه است در صورتی که در سخن چیزی که اقتضای زجر یا نفی کند پیش از آن نیامده باشد.
- 4- برای رد و نفی است. در این آیه «كَلَّا» مردّد است میان اینکه به معنی حقّاً باشد یا به معنی «الا» ی استفتاحیه.

«لِيطْعَى»: از ماده ی طغیان است به معنی از حد گذشتن، حدود را شکستن و بر سر مسیر نماندن. طاغی یعنی کسی که متجاوز از حدود است. بلی! طاغیان راه گم کرده ی تاریخ، تصویرشان این است که: بر جان و مال و زندگی و عقیده و آزادی بندگان الله، حاکم اند و آزادی را از آنان می گیرند، تا خلق را به بندگی و اسارت، بخصوص به اسارت و بندگی فکری و عقیدتی خود در آورند. اسباب نزول آیه 6:

ابن منذر از ابو هریره (رض) روایت کرده است: ابوجهل گفت: آیا محمد پیش چشم شما روی خویش بر زمین میزند؟ گفتند: بله، گفت: قسم به لات و عزی اگر من او را ببینم که این کار را انجام میدهد بر گردنش سوار می شوم و رویش را به خاک می مالم پس آیه «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ» نازل شد.

در حدیثی شماره (4958) امام بخاری آمده است: «از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: ابو جهل گفت اگر محمد را ببینم که در نزدیک خانه (کعبه) نماز میخواند، بر گردنش سوار می شوم، چون این خبر به پیامبر صلی الله علیه وسلم رسید، فرمود: «اگر خواسته باشد چنین کند. «لو فعله لآخذته الملائكة» ملائکه (عذاب) او را میگیرند.

نسایبی رحمه الله از ابو هریره رضي الله عنه روایت می کند که ابو جهل می خواست چنین کند، ولی دیدم که به عقب بر میگردد، و دستش را بر رویش می گیرد، کسی از وی پرسید: چه شده است؟ گفت: بین من و بین او، یعنی محمد صلی الله علیه وسلم جوئی از آتش قرار دارد، و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اگر نزدیک می شد ملائکه او را تکه تکه میکردند».

«أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى» (7):

(اگر خود را دارا و بی نیاز ببینند.) یعنی زمانی که ثروتمند شود سرمست، سرکشی و طغیان می کند و چون تقوا را گم کرد می بینی که هتک حرمت و اهانت می کند، طاعات را ترک می نماید و به ادای حقوق نمی پردازد.

نباید فراموش کنیم که: این بی نیازی تنها مخصوص الله متعال است که الله خود به بندگان فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ۝ ۱» (فاطر: 15) «ای مردم، [همه] شما به الله نیازمندید و [تنها] الله است که بی نیاز ستوده است». حال اگر جای این دو عوض شد و انسان خود را نسبت به الله فقیر ندانست، بلکه احساس غنا کرد، رشدش متوقف می شود. ولی ما اگر در ارتباط با غیر الله خود را غنی بدانیم، هیچ اشکالی ندارد، اما در ارتباط با الله باید فقر خود را اعلان کنیم و به این اعلان بنازیم و ببالیم و افتخار کنیم. فقیر بودن است که ما را به جایی می رساند اما در مقابل در برابر هیچکس اظهار عجز و فقر نکنیم که خوار می شویم؛ زیرا همه با هم برابر هستیم و هیچ کسی بر هیچکس دیگر برتری ندارد جز با تقوا: «لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلَا أَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ، وَلَا أَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ، إِلَّا بِالتَّقْوَى» «هیچ فرد عرب بر فرد عجم و هیچ شخص سیاه پوست بر شخص سرخ پوست بر شخص سیاه پوست و هیچ شخص سیاه پوست بر شخص سرخ پوست برتری ندارد مگر به وسیله تقوا». (مسند احمد: 23489) و (السلسلة الصحيحة: 2700) حکم آلبانی «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (الحجرات: 13) «بی تردید، بزرگوارترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست». فرمود «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَغْنِيَكُمْ» کسی که پول زیاد دارد، نزد الله ارزشمندتر است. اصلاً چنین چیزی نیست بلکه: «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ».

خواننده معزز!

اگر انسان ظرفیت نداشته باشد، یا اینکه ثروت او را مغرور می کند، چنانکه قارون می گفت: «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي» (قصص، 78). یا قدرت او را مغرور می کند، چنانکه فرعون می گفت: «أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ» (زخرف، 51). یا علم او را مغرور می کند. چنانکه بلعم باعورا به آن گرفتار شد. «آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا» (اعراف، 175) ولی اگر ظرفیت باشد، حتی هر سه در يك نفر جمع می شود مثل حضرت یوسف و سلیمان ولی مغرور نمی شود، چون همه را از خداوند می داند نه خود. چنانکه حضرت سلیمان گفت: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي» (نمل، 40). و حضرت یوسف گفت: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» (نمل، 40). بلی خطر آنجاست که انسان به خود بنگرد نه الله را.

طغیانگر نه بندگی الله را میخوهد خدا را بنده است، نه دستورات الهی را به رسمیت می شناسد، نه استدلال می پذیرد و نه به ندای وجدان و ناله مظلومان گوش فرا می دهد.

«إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ» (8):

(مسئلاً بازگشت (همگان در آن جهان) به سوی پروردگار تو خواهد بود (و او سرکشان و متمرّدان را به سزای اعمالشان می‌رساند).

«رُجْعَى»: مصدر است از ریشه‌ی رجوع یعنی برگشتن.

آیه مبارکه در ضمن، اینکه انسان را از عاقبت طغیان و سرکشی برحذر می‌دارد و او را تهدید هم می‌کند. و می‌فرماید ای انسان [طاغی]! چرا تکبر می‌ورزی و سرکشی می‌کنی؟ فراموش کرده‌ای رجوعی هست و مرگی وجود دارد؛ فراموش کرده‌ای شرایط و وضعیتی پیش می‌آید که در رابطه با عملکرد و موضعگیری‌هایت مورد محاسبه و ارزیابی قرار می‌گیری. روزی می‌آید که همه به سوی الله باز می‌گردند؛ پس به آنچه الله به شما داده مغرور نشوید.

باید گفت که: آیه عام است و هر سرکش و طاغی و متکبری را در بر می‌گیرد. مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند: بعد از مدتی مدید که از نزول صدر سوره گذشت، این آیات در مورد «ابو جهل» نازل شدند؛ چون ابو جهل به سبب ثروت زیادش یاغیگری می‌کرد و در دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و سلم افراط می‌ورزید. اما اعتبار به عموم لفظ است نه خصوص سبب. (صاوی ۳۳۶/۴ و قرطبی ۱۲۳/۱۹).

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ» (9):

(آیا دیده‌ای کسی را که نهی میکند و باز میدارد.) یعنی آیا تعجب نمی‌کنی از کسی که بندگان را از طاعت پروردگار باز می‌دارد، از راه الله منع می‌کند و مخلوق را از عبادت آفریدگار جلوگیری می‌نماید؟

بازداشتن از نماز بزرگترین مخالفت با پروردگار با عظمت و مبارزه با حق است. کسی از این اعمال نیک نهی می‌کند که خودش بر هدایت نیست و دیگران را به آنچه که خلاف پرهیزگاری است فرمان می‌دهد.

اسباب نزول آیه مبارکه:

ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم مشغول نماز خواندن بود که ابوجهل بن هشام آمد و او را از نماز خواندن منع کرد، آن‌گاه آیه: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ ۙ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ ۖ ۙ أَرَأَيْتَ أَن يَسْأَلَنَّهُ ۖ أَن يَدَّخِرَ ۖ أَوْ يَسْأَلَنَّهُ ۖ إِن يُصَلِّيَ ۚ لَوْ أَنَّهُ رَاقٍ ۚ» نازل شد. (دیدنی آن کس را که باز می‌داشت بنده‌ای را آن‌گاه که نماز می‌گذارد. آیا نماز خواندن جرم است؟ و آیا ادای نماز ضرر و زیانی بر کسی دارد؟) (بخاری: 4958) و لفظ متن در جامع البیان طبری ط هجر: (24/ 534) (37689) و (زاد المسیر ابن جوزی: 1546).

این آیه مبارکه اشاره به ابوجهل است که به ابوالحکم مشهور بود، و پیامبر صلی الله علیه وسلم به او لقب ابوجهل داد.

ابوجهل که از جمله مشرکان سرسخت مکه بود، و طوریکه در فوق هم بدان اشاره نمودیم وی گفته بود که می‌روم و زمانی که محمد نماز می‌خواند پا روی گردنش می‌گذارم و او را خفه می‌کنم؛ اما هرچه خواست به پیامبر صلی الله علیه وسلم نزدیک شود، به عقب باز می‌گشت و با دستش خودش را می‌پوشاند. وقتی علّتش از او پرسیده شد، گفت: میان من و او خندقی از آتش بود و ترس و بال‌های فرشتگان؛ و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: اگر به من نزدیک می‌شد، فرشتگان او را تکه تکه می‌کردند. (مسلم: 2797).

«عَبْدًا إِذَا صَلَّى» (10):

(بنده‌ای را چون به نماز ایستد؟) (آیا چنین بازدارنده‌ای مستحقّ عذاب الهی نیست؟). واقعیت امر اینست که: نشانه بندگی الله متعال همانا نماز است. بناً طاغوت‌ها از آن‌عه بندگانی الهی در خوف و حراس اند که تداوم به نماز داشته باشد نه از: انسانهای بی‌تفاوت و یا انسانهای بی‌بند و بار و یا به اصطلاح انسانهای بی‌نماز.

«أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى» (11):

(به من بگو: اگر (این طاغی یاغی بر راه راست و) بر طریق هدایت بود. (چه مقام و منزلتی در پیش الله میداشت؟).

«أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى» (12):

(یا این که (دیگران را به جای بازداشتن از نماز و سایر عبادات) به تقوا و پرهیزگاری دستور میداد (آیا این برایش بهتر نمی بود؟).

«أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى» (13):

(به من بگو: اگر تکذیب کند (قرآن و همه کتابها و چیزهایی را که پیغمبران با خود آورده‌اند) و پشت کند (به ایمان و همه کارهای خوب و پسندیده، آیا سزاوار چه مجازات و سزای خواهد بود، و حال و وضعش در قیامت چگونه خواهد شد؟). این آیه مبارکه این مفهوم عالی را می‌رساند، که تنها این آیات به عمل شنیع ابو جهل در برابر پیامبر صلی الله علیه و سلم محدود نمی‌شود، بلکه همه کسانی را در بر می‌گیرد که در برابر «عبادت الله» حساسیت و ممانعت نشان می‌دهد و مانع آن میشوند که کسی الله را عبادت کند.

«أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى» (14):

(آیا او ندانسته است که الله متعال (همه احوال او را میداند، و همه اعمال وی را) می‌بیند؟ یعنی گفتارش را برمی‌شمارد و کردارش را می‌نویسد، به احوالش داناست و بازگشتش را به سوی خویش مقرر می‌دارد؟ اگر از «ممانعت» خود دست نه بردارد، و از «تکذیب حقیقت» و «اعراض از حق» خود داری نکند، حتماً او را موهای پیشانی‌اش محکم خواهیم گرفت و بسوی جایگاه مناسب خواهیم کشانید. همانگونه که مجرم زبون و ذلیلی را از مویهای پیشانی‌اش می‌گیرند و به محکمه می‌کشند و مجازات می‌کند.

«كَأَلَنْ لِمَنْ يَنْتَهَى لِنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ» (15):

(هرگز! (آن چنان نیست که او می‌پندارد). واقعیت این چنین نیست. قسم به پروردگار که اگر این شقاوت‌پیشه، محاربه با الله متعال و اذیت پیامبرش را ترک نکند پیشانی‌اش را به سختی می‌گیریم، او را به شدت می‌کشانیم و بعد از آن او را با طرد و ذلت در آتش دوزخ می‌اندازیم. «لِنَسْفَعًا»: اصل آن از ریشه‌ی سَفَع است، یعنی گرفتن موهای پیشانی کسی و کشاندن او بر روی زمین که دال بر ذلیل کردن است. با لام در اول و تنوین در آخر که این تنوین جانشین نون خفیه است و صیغه‌ی جمع هم است، بنابراین سه تأکید در آن است. «لَمَنْ يَنْتَهَى»: «اگر او از اذیت و آزار پیامبر ما، محمد صلی الله علیه و سلم و از مانع شدنش در پشت مقام، دست بردار نشود.»

«لِنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ»: «او را به موی پیشانی‌اش سوی آتش می‌کشیم.»

«النَّاصِيَةِ»: موهای پیشانی؛ چون محل تمام رفتارهای حرکتی در مغز، ناصیه و جلوی پیشانی می‌باشد. ملاحظه بفرمایید در آیه مبارکه؛ آخرین مرحله اتمام حجت است، اگر ابوجهل از اذیت و آزار رسول الله صلی الله علیه وسلم دست بردارد و از ممانعت نماز خواندنش باز نایستد و از نافرمانی‌ها و این ممانعت‌ها و عدم رشدهایی که در آن غرق شده دست بردارد، موهای پیشانی او را محکم گرفته و او را با شدت و توهین خواهیم کشاند و او را به سوی آتش دوزخ سوق دهیم.

مطابق تحقیقات که در اواخر قرن بیست در مورد وظایف بخش‌های مختلف مغز انسان توسط علماء بعمل آمده است، علماء بدین نتیجه رسیده‌اند که: بخش مخصوص مغز در انسانهای جنایتکار رشد بیشتر مییابد، این بخش مغز، در قسمت پیش روی سر وزیر موی پیشانی قرار دارد. که ناصیه نام دارد و رسول الله صلی الله علیه وسلم آن زمان چگونه این را می‌دانستند به جز اینکه این از اعجاز قرآن و کلام الله علیم است.

«نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ» (16):

(موی پیشانی دروغگویی خطا کار). یعنی پیشانی‌اش پیشانی است که در سخنانش دروغگویی و در افعالش خطاکار است، در ارائه خبرها دروغ می‌گوید و در احکام خطا می‌نماید. بنابراین اراده فاسد و عقیده منکر دارد.

«كَذِبَةٍ»: دروغگو.

«خَاطِئَةٍ»: خطاکار.

در التسهیل آمده است: توصیف ناصیه به اوصاف «کاذبه» و «خاطئه» مجاز است؛ چرا که دروغگو و خطاکار صاحب ناصیه است. «خاطيء» آن است که از روی عمد مرتکب گناه بشود، و «مخطيء» آن است که بدون تعمد خطا از او سر می‌زند. (التسهیل ۲۰۹/۴).

«فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ» (17):

(بگذار او همنشینان و هم مجلسان خود را صدا بزند و به کمک بطلد (تا او را در جنگ با مؤمنان، یاری بدهند).

نادی: محلی است که قوم در آن می‌نشینند و خانواده و قبیله در آن گرد هم می‌آیند. «نَادِيَهُ»: یاران، اطرافیان، یعنی کسی که عذاب بر او قطعی شده باید یاران و اقوامش را فرا بخواند تا او را در دفع بلا یاری کنند و اشاره به ابوجهل است که می‌گفت: من یاران زیادی دارم و آنها به من کمک خواهند کرد و الله می‌فرماید: آنها را بطلب تا بیایند.

اسباب نزول آیه (17 الي 18):

ترمذی و دیگران از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در حال نماز خواندن بود، ابو جهل آمد و گفت: آیا تو را از این کار منع نکرده بودم؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم تهدیدش کرد.

ابو جهل گفت: تو خوب میدانی که در این دیار اکثر انجمن‌ها و مجامع قوم و قبیله متعلق به من است، آنگاه پروردگار با عظمت آیات: «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ، سَدَّغُ الزَّبَانِيَةِ» را نازل کرد. «كَانَ النَّبِيُّ جَ يَصْلِي فَجَاءَ أَبُو جَهْلٍ فَقَالَ: أَلَمْ أَنُهَاك عَنْ هَذَا؟ أَلَمْ أَنُهَاك عَنْ هَذَا؟ أَلَمْ أَنُهَاك عَنْ هَذَا؟ فَنَصَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَبَّرَهُ، فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا بَهَا نَادٍ أَكْثَرُ مِنِّي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ۚ ۱۷ سَدَّغُ الزَّبَانِيَةِ ۱۸» (العلق: 17-18) فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَاللَّهِ لَوْ دَعَا نَادِيَهُ لَأَخَذَتْهُ زَبَانِيَةُ اللَّهِ» (ترمذی: 3349) و (السنن الكبرى نسایی:

11620) و (مسند احمد: 2321 و 3044) و (جامع البيان طبري ط هجر: (24/538) 37685) حکم آلبانی: صحیح.

«سَدْعُ الزَّبَانِيَّةِ» (18):

(ما هم به زودي فرشتگان مأمور دوزخ را صدا ميزنيم (تا او را به دوزخ ببرند و به ژرفاي آن بيندازند).

«زبانیه»: از مادهی زَبَنی یعنی محافظ، نگهبان و مامور و این جا منظور از «زبانیه»: فرشتگان سختگیر درشتخوی خشن اند که آتشبان جهنم می باشند. یعنی: او قبيله و يارانش را به کمک فراخواند و ما این فرشتگان خشن درشتخوی قوی پنجه را تا او را بگیرند و در آتش سوزان بیفکنند.

صفات «الزَّبَانِيَّةِ» یا نگهبانان جهنم:

1 - در قلب آنها رحم نیست. (غلاظ)

2 - سخت و سنگدل هستند. (شِدَاد)

3 - هیچ امر الله را نافرمانی نمی کنند.

4 - بسیار بزرگ و قوی و قدرتمند هستند.

5 - گوش به فرمان الله هستند.

در پرتو این سرنوشت خیالی هراس انگیز، این سوره پایان می پذیرد با رهنمود و رهنمون مؤمن فرمانبردار بدین امر که بر کار خود اصرار و پافشاری کند، و بر ایمان و طاعت خود ثابت و استوار بماند.

درنهیات باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: قدرت پروردگار با عظمت بر همه توطئه ها غالب است. مسؤولیت و رسالت ما در برابر نهی و منع دیگران، همانا اصرار بر انجام کارهای عبادی باید باشد.

ابو جهل کیست:

قریش یکی از جمله مشهورترین و مهم ترین قبایل عرب در حجاز بشمار میرفت. مؤرخین طایفه مشهور و بزرگ قریش را مقارن ظهور اسلام 25 طایفه به شرح ذیل معرفی داشته اند:

1- بني هاشم، 2- بني مطلب، 3- بني حارث، 4- بني امیه، 5- بني نوفل، 6- بني حارث بن فهر، 7- بني اسد، 8- بني عبدالدار، 9- بني زهره، 10- بني تیم بن مره، 11- بني مخزوم، 12- بني یَقْظَه، 13- بني مرّه، 14- بني عدي بن كعب، 15- بني سهم، 16- بني جُمَح، 17- بني مالک، 18- بني معيط، 19- بني نزار، 20- بني سامه، 21- بني ادرم، 22- بني محارب، 23- بني حارث بن عبدالله، 24- بني خزيمه، 25- بني بنانه (مسعودي، مروج الذهب، جلد 1، صفحه 277، بطون قریش)

ابوالحکم عمرو بن هشام بن مغیره مخزومي مشهور به «ابوجهل» از اشراف قریش و از مشرکان معروف مکه و برادر زاده ولید بن مغیره بود، او مصروف امور تجارتي در مکه و از جمله مالداران مشهور اهالي مکه بحساب می آمد. در این هیچ جاي شكي نیست که: ابوجهل از قبيله قریش است ولي از جمله کاکا هاي پیامبر صلي الله عليه وسلم بحساب نمی آید. زیرا پدر رسول الله صلي الله عليه وسلم عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است. بنابراین پیامبر صلي الله عليه وسلم از سلسله بني هاشم و ابوجهل از سلسله بني

مخزوم است، که بدین صورت سلسله نسبیه شان متفاوت میباشد. (ابن سعد، الطبقات الکبری، ترجمه، جلد 7، صفحه 413).

ابو جهل بیشترین دشمنی را نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم و بخصوص کسانی که جدیداً به دین اسلام مشرف می شدند، روا می داشت. لجابت و دشمنی او با پیامبر صلی الله علیه وسلم و بخصوص با مسلمانان و دین مقدس اسلام به سرحدی رسید که او را «ابوجهل» نامیدند. همین ابو جهل بود که «سمیه» مادر عمار بن یاسر را به بشهادت رسانید، و بالاخره خودش نیز در جنگ «بدر» به قتل رسید و نام ننگی از وی در تاریخ اسلام باقی مانده است.

«كَلَّا لَا تَطْعَهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ» (19):

(هرگز! هرگز) ای محمد! واقعیت طوری که این کافر تصور میکند نیست، بلکه تو محفوظ و منصور می باشی. بناءً در ترک نماز از او پیروی مکن، بلکه بیشتر به پروردگارت سجده نما و تقرب بجوی تا قرب و دوستی اوتعالی را به دست آوری. بلی! نزدیکترین حالت بنده به پروردگار هنگام به سجده افتادن اوست. در حدیث شریف ذیل آمده است: «نزدیکترین و دوست داشته ترین حالت بنده به پروردگارش، حالتی است که پیشانی اش در آن برای حق تعالی سجدهکنان بر زمین نهاده است». (روایت از مسلم). بلی! سجده کردن بر زمین، نمادی از عبودیت و ذلت در پیشگاه پروردگار سبحان و تعالی است.

البته راه قرب به الله متعال شامل تمام کارهایی است که با قصد قربت انجام می شود، لیکن سجده بهترین راه قرب است.

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اما رکوع؛ پس پروردگارتان را در آن تعظیم کنید و اما سجده؛ پس در آن به دعا بکوشید زیرا سجده سزاوار آن است که دعایتان در آن مستجاب شود».

اهمیت قلم در اسلام:

قلم ترجمان بزرگان بود قلم بهتر از تیغ برّان بود، نسل ادم، جهت ابراز عواطف و احساسات درونی و خواسته ها و دستورات و باز دهی اندوخته های فکری و ابراز نظرات و عقاید خویش نیازمند به ابزار و وسایل است که عمده ترین آن ها زبان و قلم است.

گرچه از راه های دیگری نیز میتوان منظور و مقصود و پیام خو را به هم نوعان رساند، همچون ایما و اشاره و در آوردن صداهای شبیه صدا های حیوانات که انسان های ما قبل تاریخ از این طریق ها تبادل ی افکار نموده، پیام های خود را به همدیگر می رسانیده اند، و همچنان خنده و گریه که کودکان تا موقعی که زبان فرا نگرفته اند سرور خود را در قالب خنده، درد و الم و گرسنگی و تشنگی شان را با گریه به پدر و مادر و سایر اطرافیان بیان میدارند.

و گاهی هم سکوت، اعتصاب غذا، تحصّن، تغییر دادن قیافه و... وسیله ی بیان منویات و خواسته ها و نیاز های انسان واقع میشود. ولی در اکثر موارد زبان و قلم مورد استفاده قرار می گیرد و از این دو وسیله، قلم اهمیت بیشتری دارد. چون اثرش جاودانی و ماندگار است.

بعضی از دانشمندان گفته اند: «البیان بیا نان: بیان اللسان و بیان الاقلام، بیان اللسان قد تدرسه اللاعوام و بیان الاقلام باق علی مرّ الایام» بیان دوگونه است: بیان زبان و بیان قلم، بیان زبان با گذشت زمان کهنه می شود و از بین می رود، ولی بیان قلم ها برای همیشه باقی می ماند.

پروردگار ما در قرآن عظیم الشان اهمیت قلم و نگارش را چنان صریح و با تأکید بیان می کند که به قلم و آنچه می نگارد سوگند یاد می کند «ن والقلم وما یسطرون» (سوره قلم/1).

بر اهل سواد پوشیده نیست که محکم ترین و بالاترین تأکید سوگند یاد نمودن است آنهم به یک امر مهم و عظیم، عظمت و اهمیت قلم و آنچه می نگارد در این که: سرچشمه ی پیدایش تمدن های انسانی، پیشرفت و تکامل علوم، بیداری اندیشه ها و افکار و شکل گرفتن مذهب ها و سرچشمه هدایت و آگاهی بشر است. گردش نیش قلم بر صفحه ی کاغذ، سرنوشت بشر را رقم می زند، لذا پیروزی و شکست جوامع انسانی به نوک قلم ها بسته است.

قلم، حافظ علوم و دانشها، پاسدار افکار اندیشمندان، حلقه ی اتصال فکر علماء، پل ارتباطی گذشته و آینده ی بشر است و حتی ارتباط آسمان و زمین نیز از طریق لوح و قلم حاصل شده است.

قلم، انسان هایی را که جدا از هم، از نظر زمان و مکان زندگی می کنند، پیوند میدهد. قلم، راز دار بشر و خزانه دار علوم و جمع آوری کننده ی تجربیات قرون و اعصار است، اگر قرآن به آن سوگند یاد می کند به همین دلیل است زیرا همیشه سوگند به یک امر بسیار عظیم و پرارزش یاد می شود.

قرآن کریم معجزه جاوید پیامبر صلی الله علیه وسلم، کتابت شده از سوی خداوندی است که خالق قلم است و قلم و کتابت از مقوله هایی هستند که نه تنها کهنه نمی شوند بلکه هر روز جنبه هایی تازه از آنها پدیدار می گردد. سوگند خداوند در قرآن به نام قلم، گویاترین شاهد بر قداست و شرافت آن است: ن والقلم و ما یسطرون؛ ن و قسم به قلم و آنچه خواهد نگاشت. (سوره قلم/1) هم چنان که در نخستین ارتباط وحیاتی با رسول صلی الله علیه وسلم سخن از قلم به میان می آورد: الذی علم بالقلم؛ آن که (نوشتن) به قلم آموخت. (سوره علق 4)

یکی از مهم ترین رویدادهای زندگی بشر پیدایش خط و نگارش قلم بر روی کاغذ ها یا سنگ ها بود که دوران تاریخ را از ماقبل تاریخ جدا کرد. قلم حافظ علوم و دانش ها، پاسدار افکار اندیشمندان و حلقه اتصال فکری علما و پل ارتباطی گذشته و آینده زندگی بشر است و حتی ارتباط آسمان ها و زمین نیز از راه لوح و قلم حاصل شده است. برخی مفسران قلم را در آیه 1 سوره قلم به قلمی تفسیر کرده اند که فرشتگان بزرگ خدا وحی آسمانی را با آن می نویسند و یا نامه آدمیان را با آن رقم می زنند، ولی به باور برخی دیگر آیه مفهوم گسترده ای دارد که این تفسیر بیان یکی از مصداق های آن است، همان گونه که ما یسطرون نیز مفهوم وسیعی دارد و تمام آنچه را که در طریق هدایت و کمال فکری و اخلاقی و عملی بشر به رشته تحریر در می آورند، شامل می شود و منحصر به وحی آسمانی یا اعمال انسان ها نیست.

برخی دیگر نیز سوگند خوردن خدای تعالی به قلم و آنچه می نویسند را سوگند به یکی از نعمت ها دانسته اند؛ چرا که عظمت قلم و نوشتن را برابر با کلام دانسته اند. در عظمت این دو نعمت همین بس که خدای سبحان بر انسان منت نهاده که وی را به سوی کلام و قلم هدایت کرده و طریق استفاده از این دو نعمت را به او یاد داده.

اگر قرآن به قلم سوگند یاد می کند از این روست که قلم رازدار بشر و خزانه دار دانش ها و جمع آوری کننده تجربیات قرن ها و دوران هاست و این امری بسیار پرارزش و محترم است. قلم و آنچه به وسیله آن به رشته تحریر درمی آید در واقع همان چیزی است که سرچشمه پیدایش تمام تمدن های انسانی، و تکامل دانش ها و بیداری اندیشه ها به شمار می آید؛ چرا که قلم و نوشته از عظیم ترین نعمت های الهی است که خدای تعالی بشر را به آن هدایت کرده و به وسیله آن حوادث غایب از انظار و معانی نهفته در درون دلها را ضبط می کند و انسان به وسیله قلم و نوشتن می تواند هر حادثه ای را که در پس پرده مرور زمان و بعد مکان قرار گرفته، نزد خود حاضر سازد.

نتیجه:

قلم تمدن ساز است، زبان گویای تاریخ و پل ارتباطی جوامع انسانی است، حافظ علوم و دانشها است «کل علم لیس فی القرطاس ضاع» هر دانشی که در کاغذ نباشد از بین میرود و تلف میشود.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

فهرست موضوعات و مطالب سُورَةُ الْعَلَقِ

شماره	نام سوره	معانی و محتوای سوره ها	صفحه
	الْعَلَقِ، إِفْرَا	الْعَلَقُ = خون بسته محتوای سوره علق: این سوره ابتدا به پیامبر دستور قرائت و تلاوت قرآن را می دهد و سپس به آفرینش انسان اشاره می کند و به انسان های ناسپاس وعده ای مجازات دردناک می دهد.	
1		- وجه تسمیه.	
2		- تعداد آیات ، کلمات و حروف سوره العلق .	
3		- پیوند و ارتباط سوره العلق با سوره ی تین .	
4		- محتوای سوره علق .	
5		- آغاز وحی در تاریخ اسلام .	
6		- اهداف کلی و اساسی این سوره .	
7		- ترجمه و تفسیر سوره .	

8	- در آیات متبرکه (1 الی 5) در باره موضوعات ؛ حکمت خلقت انسان و آموزش خواندن و نوشتن به او، به بحث گرفته شده است .
9	- اولین و مهمترین وسیله آموزش قلم است.
10	- انواع قلم.
11	- اولین علم کتابت.
12	- در آیات متبرکه (6 الی 19) در باره صوری از طغیانگریهای انسانهای بی نیاز نافرمان و منحرف ، به بیان گرفته میشود .
13	- ابو جهل کیست.
14	- اهمیت قلم در اسلام.

مکتبی بر بعضی از منابع و مأخذها

1- تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است .

2- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی . «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد. سال نشر: 1389 هجری قمری - محل نشر: احمد جام - افغانستان

3- تفسیر المیسر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری) انتشارات : شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ : 1395 هـ .

4- تفسیر کابلی

تفسیر کابلی (ترجمه فارسی ترجمه عثمانی) مفسر : شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه، مترجم : شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه، ترجمه دری / فارسی: جمعی از علمای افغانستان.

5- تفسیر معالم التنزیل - بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر به زبان عربی نوشته شده ، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

6- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12- رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر» ،

تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.

7- البحر المحيط في التفسير القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نوری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می باشد. وی به تحقیق پیرامون کلمات هر آیه و اختلاف ترکیب ها و بلاغت ، توجه خاصی مبذول داشته است .

8- تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم : تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774ق) مشهور به ابن کثیر. که از علماء ممتاز و محقق قرن هشتم به شمار می آید . (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی می فرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).

9 - تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» تألیف شیخ ناصر الدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ) در قرن هفتم هجری این تفسیر به زبان عربی تحریر یافته است. و در سال (1418 ق یا 1998 م) دار إحياء التراث العربی - بیروت - لبنان بچاپ رسیده است .

10- تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین »:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م . ناشر: مؤسسة النور للمطبوعات مکان نشر : بیروت - لبنان) این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از محدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته شده باشد.

11- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

علامه أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری، ناشر: دار المعرفة ، محل نشر: بیروت) شیخ طبری یکی از محدثین ، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.

12- تفسیر ابن جزى التسهیل لعلم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبی مشهور به جُزى (متوفی 741ق) (ناشر: شركة دار الأرقم بن أبیالأرقم ، بیروت - لبنان) یکی از موجزترین و در عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

13 - تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از علمای ترک نژاد می باشد. (محل طبع مکتبة الرياض الحديثه بالرياض) .

14- تفسیر فی ظلال القرآن:

تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ) . سال نشر 1408 ق یا 1988 م. ناشر: دار الشروق، مکان نشر ، بیروت - لبنان

15- تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: عالم ومحقق مشهور اندلس (اسپانیا) علامه ابو عبد الله محمد بن احمد بن بکر بن فرح القرطبی (متوفی سال 671 هجری) هدف اساسی وی از تألیف این تفسیر استنباط احکام ومسائل فقهی از قرآن کریم بوده است.

16- تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

17- تفسیر خازان:

نام تفسیر: «لَبَابُ التَّأْوِيلِ فِي مَعَانِي التَّنْزِيلِ (تفسیر الخازان» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری می باشد).

18- روح المعانی (الوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق) سال نشر: 01 يناير 2007 محل نشر، إدارة الطباعة المنيرية تصوير دار إحياء التراث العربي.

19- جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن» تفسیر الدار المنثور فی التفسیر با لمأثور» مؤلف: حافظ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵ - ۱۵۰۵م) مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف 1426 هـ المدينة المنورة

20- زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:

مؤلف: الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السري بن سهل الزجاج البغدادي است. (241 هجری - 311 هجری 855 - 923 میلادی)

21- تفسیر ابن عطية:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجيز فی تفسیر الكتاب العزيز ابن عطية» بوده مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطية الأندلسي المحاربي (المتوفى: 542هـ) سال نشر: سنة النشر: 1422 - 2001، دار ابن حزم.

22- تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بَصْرِي (61 هـ - 118 هـ ، 680 - 736 م). وی از جمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. ودرضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسربرده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل درباره او می گوید: «او با حافظه ترین اهل بصره بود و چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را حفظ می کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

23- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری.

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقوال فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ)

این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته بچاپ رسید ، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر ، و در سال‌های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره به چاپ رسیده است. محل نشر: انتشارات دار احیا التراث العربی.

24- تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی). تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است. سال طبع هفتم: 1402 هـ - 1981 م - محل طبع: دار القرآن الکریم، بیروت - لبنان.

25- مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوي على تفسير الجلالين في التفسير القرآن الكريم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است. سال و محل طبع: : بالمطبعة العامرة الشرفية سنة 1318 هجرية.

26- سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس في التفسير» (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم‌ترین و اثرگذارترین آثار حوی به شمار می‌آید. سال نشر: 1424ق یا 2003 م، محل نشر قاهره - مصر. مؤسسه دار السلام

27- تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، شیخ الإسلام فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ) (تفسیر کبیر مهمترین و جامع‌ترین اثر فخر رازی و یکی از چند تفسیر مهم و برجسته قرآن کریم به زبان عربی است).

28- تفسیر سدی کبیر:

تفسیر سدی کبیر اثر «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر، متوفای ۱۲۸ هجری قمری از مردم حجاز است که در کوفه می‌زیست. وی مفسری عالی‌قدر و نویسنده‌ای توانا در تاریخ، بخصوص درباره‌ی غزوات (جنگ‌های) صدر اسلام است. از تفسیر او به نام «تفسیر کبیر» یاد می‌شود که از منابع سرشار تفاسیری است که پس از وی به رشته‌ی تحریر در آمده است. «جلال الدین سیوطی» به نقل از «خلیلی» می‌گوید: سدی، تفسیر خود را با ذکر سندهایی از «ابن مسعود» و «ابن عباس» نقل کرده است و بزرگانی چون «ثوری» و «شعبه» از او روایت کرده‌اند.

29- تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز:

مؤلف: ابومحمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی معروف به ابن عطیه اندلسی (481 - 541 هجری)

30 - تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاء الدین حیسنی

31 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده: شیخ‌زاده، محمد بن مصطفی
زبان: عربی

ناشر : دار الكتب العلمية

سایر نویسندگان : نویسنده: بیضاوی، عبدالله بن عمر - مصحح: شاهین، محمد عبدالقادر - نویسنده: شیخزاده، محمد بن مصطفی .

32 - تفسیر گلشاهی

مؤلف: دکتر آناتواق آخوند گلشاهی
موضوع: ترجمه و تفسیر کامل قرآن کریم

33 - کتاب حاشیه محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده : شیخزاده، محمد بن مصطفی
زبان : عربی

34 - تفسیر مجاهد

تفسیر مجاهد، اثر ابوالحجاج مجاهد (21 - متوفی 102 یا 103 یا 104 یا 105ق)
فرزند جبر و یا جبیر مکی مخزومی از مفسران تابعین و علمای علوم قرآنی است.

35- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی ، سال طبع : 26 Jan 2016

36- صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده : مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود . وگرد آورنده صحیح البخاری : حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

37- تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

38- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته : او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغية الوعاة 2 / 297 ، وأساس التقدیس صفحه 7).

39- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (751هـ - 812 ق) ، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

ترجمه و تفسیر «سُورَةُ الْعَلَقِ»

تتبع ونگارش: امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان
ومسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره- جرمنی

ادرس : saidafghani@hotmail.com

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library